



پیغام عشق

قسمت هشتاد و یکم





شادی بی سبب

امروز با شادی بی سبب همراه بودم، وقتی که به شادی بی سبب رسیده بودم خیلی خوشحال بودم، بدون هیچ دلیلی شاد و سر حال بودم.

با وجود این که پدرم نتوانست من را ببرد به جایی که می خواستم کمی ناراحت شدم اما خب اشکال نداره، ولی اگر با شادی بی سبب آشنا نبودم قطعاً عصبانی میشدم.

اما از دلبر تشکر می کنم که با شادی بی سبب آشنا هستم و می تونم خودم رو کنترل کنم.

تمام اتفاق هایی که در درونم گذشته بود رو برای پدر و مادرم تعریف کردم و هر دو گفتند باید مراقب انرژی هایی که در اطراف ما هستند باشیم که به هر دلیلی اتفاقاتی که در درونت افتاده اند از بین نرود.

چند ساعتی گذشت اتفاق عجیبی افتاد، واقعا عجیب.

دوستی که در مدرسه با هم آشنا شده بودیم پیام عجیبی داد که حسابی من را به هم ریخت.

چند باری این اتفاق افتاده بود اما این بار فرق می کرد.

من به شادی بی سبب رسیده بودم خیلی وقت نبود که به شادی بی سبب رسیده بودم، من ذهنی ام نتوانست از درون خودم کاری بکند بنابراین تصمیم گرفت از طریق اطرافیانم کاری بکند. از طریق دوستم وارد شد و دوستم تمام انرژی من رو گرفت اما هنوز اون شادی بی سبب در درونم هست.

یسنا تولایی ۱۰ ساله از تهران



برنامه ۸۳۲ غزل ۴۸۱ مولانا

چه گوهری تو؟ که گس را به گف بهای تو نیست

جهان چه دارد در گف که آن عطای تو نیست؟

خداوندا، حقیقتِ گرانبهای تو چیست که کسی را یارای درک آن نیست چه برسد به این که بخواهد با تو مقایسه شود؟
یک فرد که خوب است کُلّ جهانِ فُرم و بی فُرم قابلیتِ بیانِ تو را ندارد، که همه آفریده و عطا و بخششِ تو آند و به امرِ تو هستی پیدا کرده‌اند آن هم هستی‌ای که هر لحظه به سوی نیستی و فنا در تو در حرکت‌اند.

مولانا همزمان می‌خواهد ما را متوجه گوهرِ وجودِ خودمان که امتدادِ خداست هم بنماید.

خداوند می‌خواهد این گوهرِ خود را در جسمِ انسان به ظهور برساند و او را نسبت به بقیه‌ی مخلوقاتش برتری بخشیده است و تمامِ این جهان را برای این هدف آفریده است.

حال می‌گوید ای انسان این گوهرِ خود را بشناس که اگر همه چیزِ این جهان را در برابرِ آن به رویِ کفهِ ترازو بگذارند وزنی ندارد و همه برای او و در خدمتِ او آفریده شده‌اند.

سزای آن که زید بی رُخ تو، زین بترست؟

سزای بنده مده، گر چه او سزای تو نیست

سزای کسی که در جدایی از خدا زندگی می‌کند آیا بدتر از این است که در مرتبه‌ی فعلی خود در جا زده است و می‌رود که با هدف‌های فانی‌ای که دنبال می‌کند فانی شود و هیچ روزنی به سوی تو و فراوانی و جاودانگی‌ات ندارد؟

خدایا گر چه هنوز پر از همانیدگی و مقاومت و قضاوتیم و پای عملم سُست است و مرکزم سزاوارِ اینکه پای مبارکت را بر آن بگذاری نشده است اما تو مرا در این جهان فُرم، خوار و سرگردان رها مکن.



نثارِ خاکِ تو خواهیم به هر دمی دل و جان

که خاک بر سرِ جانی که خاکِ پایِ تو نیست

خداوندا، هر لحظه دل و جانم فدای تو باد که مرکزی که بهرِ قدم‌های مبارک تو صاف و پاک نشود سزاوارِ همان خاکِ سیاهِ همانیدگی‌هاست که جانش را در عذاب و چشمانش را کور کرده است.

این اظهارِ وجود کردن در برابرِ زندگی موجبِ بی‌لیاقتی و بدبختی ما شده است.

اظهارِ وجود فقط این نیست که ما، رو به خدا، همانیدگی‌هایمان را به شمارش بیاوریم و بیان کنیم.

آنهایی که به کلی خدا را انکار می‌کنند که تکلیفشان معلوم است اما آنهایی که ذهناً به خدا معتقدند مُسَلِّماً جرأتِ اینکه در برابرِ خدا عرضِ اندام کنند ندارند.

بنابراین ما همینکه داشته‌های مادی‌مان را به رُخِ دیگران بکشیم در واقع در برابرِ خدا ابرازِ وجود کرده‌ایم و این نهایتِ گمراهی و بدبختی ماست و حوادثِ ناگوار را برایمان در پی خواهد داشت.

مُبَارَكْسْتِ هَوایِ تو بر همه مُرغان

چه نامُبَارَكِ مرغی، که در هَوایِ تو نیست

آن انسان‌هایی که از روی همانیدگی‌ها پَریده‌اند و در آسمانِ عدمِ تو فارغِ بال و سَبُّکبار به پرواز درآمده‌اند مبارکشان باد این رهایی و وصال، اما چه سرنوشتِ شوم و نامبارکی در انتظارِ مرغانی است که هنوز بر زمینِ قُرْم‌ها موش وار به دنبالِ زندگی هستند.

میانِ موجِ حوادثِ هر آن که استادست

به آشنا نَرَهْد چونکه آشنایِ تو نیست



کسی که با فضای یکتایی تو آشنا نشده است به عقلِ ذهنی و قدرتِ مادی و جسمی خود متکی است و فکر می‌کند از موجِ حوادث و قضای الهی می‌تواند با تکیه بر علومِ ذهنی عبور کند.

به جای اینکه تا دیر نشده است اظهار نادانی و عجز کند تا موردِ رحمت و حمایتِ خدا قرار گیرد در برابرِ زندگی می‌ایستد غافل از اینکه موجِ حوادث و قضا مرغانِ زمینی را در هم می‌کوبد.

اینجا دانسته‌های ذهنی و اندوخته‌های مادی به کار نمی‌آید، در این بحرِ یکتایی و خروشانِ زندگی اگر می‌خواهی همراهِ هم‌هویتِ شدگی‌هایت به هلاکت و فنا دچار نشوی باید از جنس خدا شوی تا با او به جاودانگی برسی.

بَقَا نَدَارِدْ عَالَمٌ اِگَر بَقَا دَارِدْ

فَنَاشِ گِیْرِ، چَو او مَحْرَمِ بَقَا یِ تو نِیست

این عالمِ فرم به نظر می‌رسد که بسیار مُنْسَجِم و باقی است اما هر لحظه در حالِ تغییر است.

اصلاً هر چیزی که به خدا زنده نشده باشد در حالِ فنا شدن و رفتن به سوی نیستی است.

جاودانگی و فراوانی فقط نصیبِ کسانی می‌شود که به واسطه‌ی وفا به وعده‌ی اَلست یعنی بله گفتن به اتفاق این لحظه به بی‌نهایتِ خدا زنده می‌شوند.

چِه فَرخُست رُخِی کاو شَهیتِ را مَاتست

چِه خوشِ لِقَا بُود اَنکسِ که بی لِقَا یِ تو نِیست

چه مبارک و فرخنده است آن کسی که تسلیمِ قدرت و خردِ زندگی است.

عقلِ رُخ، عقلِ جزوی و محدود به جهاتِ جسمی است اما عقلِ شاه، عقلِ کُل است و قدرت و خردِ او محیط و حاکم بر جمیع جهات است و فرم و بی‌فرم تحتِ امرِ اویند.



پس خوشا به حال کسی که مات و تسلیمِ قدرت و خردِ زندگی است و چه خوش سیماست کسی که هر لحظهِ اتصالش را با خدا حفظ می‌کند.

نشانه‌ی او اینست که ارتعاشِ نیکِ درونش وضعیت‌های بیرونی‌اش را هم سامان می‌دهد.

ز زخمِ تو نگریزم، که سخت خام بود

دلی که سوخته‌ی آتشِ بلایِ تو نیست

مولانا می‌گوید من به اختیارِ خود آتشِ امتحانِ تو و دردِ هوشیارانه‌ایی شناسایی و پرهیز از همانیدگی‌ها را به جان خریدم. خدایا اگر بلایِ تو نبود ما کجا این دردها و مرض‌هایی که درونمان نَهفته بود شناسایی می‌کردیم. و چقدر خام است کسی که فکر کند چیزی را طلب کند و بدونِ هزینه و تلاش به نتیجه برسد. آن هم هدفی که غایتِ تمامِ مقصودهاست و آن، زنده شدن به زندگی است. این خرابکاری‌هایی که ما در منِ ذهنی انجام داده ایم و دردهایی که در درون ما نَهفته است نیاز به شناسایی دارد و زندگی به وسیله‌ی ابتلائات و قضا به چشم ما می‌آورد در این راه ما باید فقط تسلیم باشیم و صبر کنیم تا زندگی ما را از آتشِ ابتلائات به سلامت عبور دهد و به خود زنده کند.

دلی که نیست نَشُد، روی در مکان دارد

ز لامکانش برانی که رو، که جای تو نیست

کسی که هنوز از چیزهای آفلِ زندگی می‌خواهد سزاوارِ فضایِ یکتایی نیست.

چنین کسی برای ادامه‌ی هستیِ موهومی‌اش ناچار است به دنبال چیزهای موهومی باشد و تو او را از فضایِ یکتایی می‌رانی که برو، لامکانِ من جای دنیا طلبان و آفلِ پرستان نیست.

گرانه نیست ثنا و ثناگرانِ تو را

کدام ذره که سرگشته‌ی ثنایِ تو نیست؟



نظیر آن که نظامی به نظم می گوید:

جَفا مَکَن که مرا طاقتِ جَفايِ تو نیست

خداوندا ستایشگرانِ تو نهایت ندارند، تمام کائنات، حتی جمادات در حال ستایشِ تو اند.

فقط یک نمونه از آن ثناگویانِ تو مولانا است که به ریشه‌ی بی‌نهایتِ تو وصل شده است و آتش به جانِ عاشقانِ عالم زده است.

خدایا در این خیلِ مشتاقان و دلدادگان، مرا که در رسته‌ی جفاکاران به وعده‌ی آلتِ توأم در شکنجه‌ی بُعد و دوری‌ات تنها رها مکن که طاقت آن را ندارم.

دولتِ جاویدان

چون قاصدِ حق لآبد، بر کعبه دَوان باشد

آن کیک نیم کز جسم، بر جسم پَران باشد

شمشیرِ تُقی بردار، می‌در رَسَنِ فِکرت

ننگ است طَمَعِ جیفه، بر شیرِ خدا باشد

بسیار سفر باید، تا دولتِ جاویدان

دست آید و میزانش، تبدیل روا باشد

صَرَافِ قضا آمد، تا نقدِ برد با خود

حیف است اگر بازم، این دیده عمی باشد


ای دل تو اگر تانی، خاموش همی می‌باش



تو صبر و وفا می‌کن، تا اوت زبان باشد
ای خاکِ فُرو خُفته، دهقانِ خدا آمد
افتاده و قانع شو، تا دانه فُرو پاشد
نزدِ قَلَمِ رحمان، چون لوحِ سپیدی باش
باشد که ز امرِ کُن، بر لوحه روان باشد
بر راهِ رضا می‌رو، تا رِزقِ سَمَائِش
بیرون و درونت را، بارانِ عَطَا باشد
آن یوسفِ کنعانی، آئینه هَمی خواهد
رویِ خوشِ چون مه را آذین به خطا باشد
صِیقلِ کُن و صافی کُن، این آئینه‌ی دل را
تا از دل و از جانت، زنگار جدا باشد
ای شاهِ همه عالم، خوش صیدِ دلمِ کردی
تَمکین نکند این رُخ، فرخنده کجا باشد
گر چه نَسِزَد یارا، این بنده وفایت را
تاوانِ جَفایت را، در بنده کجا باشد



برداشتی کوتاه از غزل ۵۸۲ دیوان شمس، برنامه ۸۳۳

اگر خواب آیدم امشب، سزای ریش خود ببند 

به جای مفرش و بالین همه مُشت و لگد ببند

چه پیام زیبایی در همین یک بیت حضرت مولانا دیده میشه. بیدار بمان و به خواب ذهن نرو.

تو هم مثل من آماده باش و بیدار. چرا که این من ذهنی هر آن میتونه از طریق یک هم‌هویت شدگی بالا بیاد و عینک خودشو به چشمت بزنه، پس حواست باشه که براش فرش پهن نکنی، و به خواب بری.

■ بیداری و هوشیاری صد در صد انسان به حضور رسیده توسط همین یک بیت به ما گفته میشه، و چه خط و نشان تند و سریعی .

■ اعلام کردن بیداری و حاضر بودن در این لحظه ابدی، با ارتعاشی بلند و رسا. در آینه خیال و فکرهای توهمی من ذهنی فرو رفتن تعبیرش هر چه که باشه فقط ضرر زدن به خود و دیگران است، و زیر مشت و لگد من ذهنی رفتن خواهد بود.

عقل من ذهنی برای انجام هر کاری اول تضمینی می‌خواهد. حتی برای صد سال آینده خودش و دیگران هم اگه بتونه تعیین و تکلیف میکنه.

آنچنان کژ می‌بینه که در توهم آینده گیر کرده. غافل از اینکه همه چیز از این لحظه حال عبور می‌کنه.

از این لحظه‌ای که در نزد خداوند نشستی و می‌تونی حاضر و ناظر باشی .

پس ای من ذهنی حاضر و آماده هستم هر لحظه که بخواهی به سراغم بیایی با تسلیم و صبر تو رو به زیر مشت و لگد حضورم خواهم برد. فقط نگاهت می‌کنم و شاهد اعمال و رفتارت خواهم بود و دیگه برات فرش پهن نخواهم کرد، که بتونی زندگی این لحظه‌ام رو بدزدی.



🌸 شبِ قدر است وصلِ او، شبِ قبر است هجرِ او

شبِ قبر از شبِ قدرش کرامات و مدد بیند

شب قدر ما زمانیست که ما به او وصل بشویم، یعنی مرکز عدم، یعنی فضاگشایی، و هر لحظه تسلیم به اتفاق این لحظه.

هر لحظه که به ذهن بری و در فکرهای هم‌هویت شده غرق بشی به جدایی خواهی افتاد یعنی همین شب قبر، دوری از خدا و مردن در ذهن.

حالا برای وصل مجدد باید از شب قدر خودمون کمک بگیریم، یعنی با تسلیم، فضاگشایی کن تا خدا بتونه به تو دسترسی پیدا کنه. کم کم متوجه خواهی شد که چطور کمکش به ما میرسه، دردهامون شفا پیدا می‌کنه، و همین مرکز باز شده برکاتش به بیرون انعکاس پیدا می‌کنه.

پس هر لحظه با تسلیم و مرکز عدم شده پیش بری لحظه‌ای خواهد رسید که یک دفعه متوجه می‌شوی که هوشیاریت تغییر کرده و تبدیل شدی، پس از این لحظه‌ها نباید غافل شد، چرا که هر لحظه می‌تونه شب قدر ما باشه.

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۹۳۵

🌸 حق، شبِ قدرست در شبها نهران

تا کند جان هر شبی را امتحان

با سپاس فریده از هلند 🙏🙏🙏🙏🙏🙏



سلام بر دوستان و معلم معنوی من آقای شهبازی و معلم عشق؛

مثنوی، دفتر اول، ابیات ۵۳۰ الی ۵۳۲

با چنین غالبِ خداوندی کسی

چون نمیرد؟ گر نباشد او خسی

بس دلِ چون کوه را انگیخت او

مرغ زیرک با دو پا آویخت او

فهم و خاطر تیز کردن نیست راه

جز شکسته می‌نگیرد فضلِ شاه

تنها راهی که می‌توانیم به خدا زنده شویم، قبول نادانی و ناتوانی ما در منِ ذهنی است!

سال‌های سال روی خودمان کار می‌کنیم، حضور جمع می‌کنیم، ولی عدم را می‌پوشانیم، شاید می‌گوییم من کردم!

آنگاه در چالشی خشمگین می‌شویم... کینه و رنجشی که فکر می‌کردم انداختم، رو میشود و آزارم میدهد... عدم به من

میگوید؛ تو نکردی... همه چیز دستِ منه.

تو باید بدونی ناتوان و عاجزی، در ذهنت نقشه نکش «اگه اینکار رو بکنم، زودتر به حضور میرسم!»، بعد وقتی طبق

نقشه عملی نشد، ناامید بشی!

هیچ کاری نکن فقط باش. ❤️



اگر من ذهنی‌ات خواست برات تعیین تکلیف کنه، بگو... بعداً... و صبر کن و اونم یادش میره بعداً بیاد سراغت! 😊

وقتی میخواد خودش رو بزرگ کنه، بهش بگو؛ تو هی... چی نیستی...!

این توصیه‌ای بود که خانم فریبا خادمی عزیز به ما کرد. 🍀 و من هر وقت من ذهنی‌ام بالا میاد و اظهار وجود می‌کنه، اینو بهش میگم.

مثنوی، دفتر اول، ابیات ۵۴۷ و ۵۴۸

پرورد در آتش، ابراهیم را

ایمنی روح سازد بیم را

از سبب سوزیش من سودایی‌ام

در خیالاتش چو سو فسطایی‌ام

زندگی وقتی بیینه که ما خودمون رو کسی نمی‌دونیم و از ته دل به عجز و ندانستنمان اعتراف کنیم، و در این اقرار «منافق» نباشیم... کارهایی میکنه که ما رو به حیرت می‌اندازه! 😊

البته در این کار باید پرهیز داشته باشیم و در فضای عدم و در من ذهنیمان جستجو کنیم، ببینیم نیاتمان، چطوریه و عیبهامون را جستجو کنیم.

مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۹۴۷

یک نظر قانع مشو زین سقف نور



بارها بنگر ببین هل من فطور؟

من به عنوان یک من ذهنی که سالها درد کشیده و دردهاش رو تلنبار کرده و کوبیده، و آن را گذشت و فداکاری می‌دونسته! البتته که با من ذهنی نمی‌تونم برگردم، وگرنه دیو ناامیدی سراغم میاد... این فقط فضیلت گشایی و عدم کردن مرکز، که کن فکان را وارد عمل میکنه... و پذیرش و تسلیم هر لحظه و پذیرش بسط و قبض... ما را در مرکز عدم بی‌هوش و مسخ زندگی می‌کنه!

مثنوی، دفتر اول، ابیات ۸۵۴ و ۸۵۵

هود، گرد مؤمنان، خطی کشید

نرم می‌شد باد، کانجا می‌رسید

هر که بیرون بود ز آن خط، جمله را

پاره پاره می‌سُگست اندر هوا

خدا می‌داند ما مرکز مون، عدم و یا همانیدگی، است... اگر عدم کنیم و عدم نگه داریم محافظ و راهنمای ماست.

هر زمانی که ترسی سراغم میاد سعی میکنم، این ابیات رو تکرار کنم.

خدایا شکرت به خاطر اینکه منو راهنمایی کردی... من بدون تو، معنی ندارم، خدایا شکرت.

باتشکر

ن.ظ سنندج



به نام عشق 🙏

ابیاتی در باب توکل با مولانا 🙏

مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۱۶

نیست کسبی از توکل خوبتر

چیست از تسلیم خود محبوبتر

هیچ سودی در این دنیا نیست، هیچ کسبی نیست، مگر انسان به خدایت زنده بشه و توکل کامل داشته باشه، در تسلیم و فضاگشایی، ما از محبوبترین انسانها می‌شیم.

مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۱۷

بس گریزند از بلا سوی بلا

بس جهند از مار سوی اژدها

بسیاری از ما که من ذهنی داریم مساله درست می‌کنیم و با من ذهنی می‌خواهیم مساله را حل کنیم، یعنی از بلا سوی بلا می‌گریزیم، یا با من ذهنی بیشتر انسانها را یک مانع یا دشمن می‌بینیم و اگر آنها هم «من ذهنی» داشته باشند، ما با دید غلطمون مارِ من ذهنی آنها را به اژدها تبدیل می‌کنیم.

مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۱۸

حیله کرد انسان و حیله‌اش دام بود

آنکه جان پنداشت خون آشام بود



ما در من ذهنی تندتند فکر می‌کنیم و با این فکرها و حيله‌ها دامی برای خودمون می‌بافیم، یعنی چیزی رو که با من ذهنمون فکر می‌کنیم به ما زندگی میده، جان میده، خون آشام ما می‌شه، ما رو مریض می‌کنه.

مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۱۹

در بېست و دشمن اندر خانه بود

حيله‌ی فرعون زین افسانه بود

تمثیل افسانه فرعون که برای کشتن تمام پسر بچه‌ها حيله کرد و در خانه‌اش را بست، ولی خداوند موسی را به خانه او فرستاد، برای ما انسانهاست. فرعون نماد «من ذهنی» ماست که ما هوشیاری خودمونو در درون خودمون حبس کردیم..

مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۲۰

صد هزاران طفل کشت آن کینه‌کش

و آن که او می‌جست، اندر خانه‌اش

آن فرعون کینه‌ای هزاران پسر بچه را کشت، یعنی ما با من ذهنی بسیاری از هوشیاری خودمون را می‌کشیم، ولی اون بچه‌ای که دنبالش بود در واقع درون خانه‌اش بود. ما هوشیاری و گنج حضور را در درون خودمان داریم.

مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۲۱

دیده ما چون بسی علت در اوست

رو فنا کن دید خود در دید دوست

دید ما غلط است، مولانا می‌گه برو این دیدت را که پر از علت یعنی بیماری‌ست، در مقابل دید خداوند فنا کن.



مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۲۲

دید ما را دید او نعم العوض

یابی اندر دید او کل غرض

و به جای دید غلظت، که دید خدا را بگیری، بهترین دید را به تو می‌دهد خداوند و کل منظور زندگی را وقتی با دید خدا ببینی درمی‌یابی.

مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۲۳

طفل تا گیرا و تا پویا نبود

مرکبش جز گردن بابا نبود

یک بچه کوچک تا زمانیکه راه رفتن را یاد نگرفته، همیشه بر گردن باباشه، یعنی ما هم تا «من ذهنی» تشکیل ندادیم، هم‌هویت نشدیم با چیزها، از ته دل به خدا توکل داریم.

مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۲۴

چون فضولی گشت و دست و پا نمود

در عنا افتاد و در کور و کبود

بچه وقتی راه می‌افته، همه چیز را می‌خواهد فضولی کند و یاد بگیرد، ما هم همچینکه «من ذهنی» پیدا کردیم، فضول شدیم، با همه چیز، هم‌هویت شدیم، افتادیم در عنا، یعنی رنج و سختی، کور و کبود، یعنی دردهامون.

مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۲۵



جانهای خلق پیش از دست و پا

می‌پریدند از وفا اندر صفا

تمام جانهای خلق، همان هوشیاری بودند، همان از جنس الست بودند، قبل از هم‌هویت شدن و یا دست و پا پیدا کردن در «من ذهنی» در شادی و صفای زندگی از این طرف به آن طرف می‌پریدند و در عشق زندگی می‌کردند.

مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۲۶

چون به امر اهبطوا بندی شدند

حبس خشم و حرص و خرسندی شدند

امر اهبطوا، همان هبوطِ انسانی، سقوطش از هوشیاری به ذهن، ولی چون در ذهن بند شدند، اسیر حرص و خشم و زیاده خواهی خودشان شدند و خرسند بودند از زیاد کردن هم‌هویت شدگی‌هاشون.

مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۲۸

آنکه او از آسمان باران دهد

هم تواند که او ز رحمت نان دهد

بدانیم که خدایی که باران را از آسمان نازل می‌کند، وقتی ما هم که از جنس او هستیم، اگر آسمان درون را باز کنیم رحمت زندگی، شادی، قدرت، آرامش و هدایت را دریافت می‌کنیم. 🙏

با تشکر و سپاس از آقای شهبازی و همیاران گنج حضور، دیبا هستم از کرج



با عرض سلام و ادب خدمت شما و دوستان گنج حضوری 

موضوع: چگونه از دامِ منِ ذهنی خلاص شویم:

برای خلاصی از دامِ منِ ذهنی باید تسلیم شویم تا خداوند با کُنِ فکانِ خودش ما را از دامِ منِ ذهنی خلاصی دهد.

 مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۰۴۵

 خلاصم ده خلاصم ده خلاصی

 که سخت افتاده‌ام در دامِ دیگر

در این بیت جناب مولانا می‌فرمایند: خداوندا مرا از دستِ منِ ذهنی آزاد کن. در واقع هوشیاری حضور بعد از گذراندن مراحل یعنی گذشتن از سنگ، گیاه و حیوان در دامِ منِ ذهنی گرفتار شده است که تنها با تسلیم می‌شود از این دام رهایی یافت.

آیات قرآن درباره‌ی دامِ شیطان یعنی همان منِ ذهنی:

سوره‌ی ناس، آیات ۱ تا ۶

آیه‌ی یک: بگو پناه می‌برم به پروردگارِ مردم.

آیه‌ی دو: به پادشاه مردم.

آیه‌ی سه: به معبودِ مردم.

آیه‌ی چهار: از زیانِ وسوسه‌گر کمین گرفته و پنهان.

آیه‌ی پنج: آنکه همواره در سینه‌های مردم وسوسه می‌کند.



آیه‌ی شش: از جنیان و آدمیان.

همان‌طور که مشاهده می‌فرمایید در این آیات خداوند به تمام انسانها می‌آموزند:

که ای انسانها هرگاه من ذهنی، شما را در دام فکر بعد از فکر و وسوسه‌ی افکار گرفتار کرد، از طریق تسلیم، صبر، سکوت، رضایت و شکر، فضاگشایی کن و به من پناه بیاور.

با احترام، ساناز هستم از اصفهان 🌹🙏❤️😊



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغامهای عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده میشود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، میتوانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی
+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی
Shahbazi@rapidtest.com